

احساس می‌شود؛ زنی تحصیل کرده که باید پسر بزرگ همیشه بخندد و دهانش را بپندد. نهایت ایده‌آل کردن تصویر ظاهری یک شاهزاده خانم از نوع افسانه‌هاست؛ زیبایی آنان دلالت بر زیبایی درونی دارد. بنابراین شاهزاده خانمها برای تصویر زنان ما فقط بد نیستند. وقتی دخترهای کوچک آرزو می‌کنند که به زیبایی یک شاهزاده خانم باشند هویت خود را با فضیلت‌های آنان نیز باز می‌شناسند. آیا افسانه‌ها می‌تواند وجود دارند که نباید آن‌ها را برای کودکان تعریف کرد؟

در حقیقت افسانه‌ها قصه کودکان نیستند. این مسئله قبل از هر چیز بستگی به وضعیت داستان‌گویی دارد. سابقاً افسانه‌ها در گروه‌های قصه‌گویی سنتی نقل می‌شد مثلاً در آشیروخانه و یا شب زنده‌دار، موزه‌ها، جامی که تمام ساکنان خانه

گردد هم می‌آمدند و وقت خود را با قصه‌ها می‌گذراندند. اگر قصه ترسناک می‌شد بچه‌ها راحت خودشان را پشت پیشبند مادرشان پنهان می‌کردند. امروزه وقتی من فرزند خود را جلوی تلویزیون می‌نشاندم تا فیلم‌های افسانه‌ای را ببیند از امنیتی که مانع بسیاری از چیزها می‌شود خبری نیست. پس افسانه‌ها برای کودکان بی‌رحمانه هستند؟

در افسانه‌های برادران گریم خوبی ریخته نمی‌شود. وقتی دختر کوچک که باید کوه شیشه‌ای را باز کند انگشت کوچک خود را می‌برد تا به داخل کوه برود هر بچه‌ای آن را می‌فهمد که او آخرین انگشت را داده و خود را نقص نکرده است. بچه‌ها می‌دانست البته یک بایده‌داری درونی داشته باشند. پس از آن صحنه‌های بی‌رحمانه، افسانه‌ها عملکردی مثبت دارد زیرا میل به حفاظت از خود را قوی می‌سازد.

وقتی جادوگر توسط هانس و گرتل در اجاق آتشناخته می‌شود، خوب است چون گرتل که در جریان داستان اغلب از خود ضعف نشان داده می‌تواند بدی را ناپود کند.

شما یک محقق در زمینه افسانه هستید و مسلماً افسانه‌های زیادی را می‌شناسید. آیا به افسانه خاصی علاقه دارید؟

نه، من به افسانه‌هایی با شخصیت‌های قوی مثلاً شاهزاده خانم‌هایی که معما طرح می‌کنند، علاقه دارم. شاهزاده خانم‌هایی که در مقابل خواستگاران خود تکالیف دشوار قرار می‌دهند. گرچه من مدت‌ها به‌عنوان محقق با افسانه‌ها سر و کار داشتم اما هنوز با اشتیاق آن‌ها را می‌خوانم.

۱۱



شاهزاده خانم و نخود

Die Prinzessin auf der Erbse

Hans Christian Andersen

هانس کریستین آندرسن

روزی روزگاری شاهزاده‌ای بود که می‌خواست با شاهزاده خانمی ازدواج کند. یک شاهزاده خانم درست و حسابی. آن وقت دور دنیا را گشت تا چنین شاهزاده خانمی را بیابد اما همیشه یک چیزی کم بود. شاهزاده خانم به اندازه کافی وجود داشت اما او نمی‌توانست بقمهد

که آیا آن‌ها شاهزاده خانم درست و حسابی هستند یا نه. همیشه یک جای کار می‌لنگید. پس دوباره به خانه بازگشت و بسیار اندوهگین بود چون دلش می‌خواست یک شاهزاده خانم درست و حسابی همسر او باشد.

یک شب هوا خیلی خراب بود رعد و برق می‌زد و باران روی شিরونی‌ها می‌کوبید. خلاصه شب ترسناکی بود که ناگهان کسی به دروازه شهر کوبید و پادشاه پیر یابین رفت تا در را باز کند.

آن بیرون جلوی در یک شاهزاده خانم ایستاده بود. اما به خاطر باران و هوای بد چه شکلی شده بود آب از موها و لباسش می‌چکید یابین، از نوک کفش‌هایش می‌رفت داخل و از پاشنه‌هایش می‌زد بیرون. آن وقت گفت که یک شاهزاده خانم درست و حسابی است.

ملکه پیر فکر کرد: بله، این را به زودی خواهیم فهمیده اما چیزی نگفت و به اتاق خواب رفت، تمام رختخواب‌ها را برداشت و یک نخود کف تخت‌خواب گذاشت بعد بیست تشک برداشت و آن‌ها را روی نخود گذاشت سپس باز هم بیست لحاف پرمغابی روی آن‌ها انداخت.

حالا شاهزاده خانم باید تمام شب را آن بالا بخوابد، فردا از او سؤال شده که دیشب چهطور خوابیده است. شاهزاده خانم گفت: خیلی بد تمام شب چشم‌روزی هم نکشتم. فقط خدا می‌داند که چه چیزی در رختخوابم بوده. یک چیزی سفتی بوده که تمام بدنم سیاه و کبود شده است. خیلی وحشتناک است.

از این‌جا می‌شود فهمید که او یک شاهزاده خانم درست و حسابی بوده که از روی بیست تشک و بیست لحاف پرمغابی نخود را احساس کرده است. چون کسی به جز یک شاهزاده خانم درست و حسابی نمی‌تواند این‌قدر حساس باشد.

این‌طوری بود که شاهزاده خانم همسر شاهزاده شد. زیرا شاهزاده حالا می‌دانست که یک شاهزاده خانم درست و حسابی پیدا کرده است. و نخود هم به خزانه رفت و اگر کسی آن را نذر دیده باشد هنوز همان جاست. می‌پسندید که این یک داستان درست و حسابی بودا

یابان

قصه‌های دهکده کوچک دانمارکی

نگاهی کوتاه به زندگی هانس کریستین آندرسن



مجموعه قصه‌ها و افسانه‌های خود را در سال ۱۸۴۳ به چاپ رساند. انتشار این مجموعه برای آندرسن شهرت و محبوبیت جهانی به ارمغان آورد. او تا پایان عمر در سال ۱۸۷۵ نزدیک به ۱۶۸ قصه و افسانه برای کودکان و نوجوانان نوشت.

پس از آندرسن: گستر، جون شارل پرگولت و سرداران گرم افسانها و قصه‌های عامیانه را گردآورده بودند، اما باافرونی‌های آندرسن پایه‌گذار روشی نو در ادبیات کودکان شد. آثار آندرسن الهام گرفته از زندگی واقعی انسان‌ها، مخصوصاً خود اوست. شخصیت‌های داستان‌های او دارای روح و احساسات هستند. نیکی و مهرورزی می‌رزند شاد می‌شوند از دورویی، دروغ و ناراستی رنجیده‌خاطر می‌شوند. این روش نوشتن که آندرسن پایه‌گذار آن شد.

هانس کریستین آندرسن در بیست و چهار سالگی تحسیلات خود را به پایان رساند و به سرودن شعر و نوشتن داستان و نمایشنامه پرداخت. نخستین اثر آندرسن در سال ۱۸۳۵ منتشر شد. پس از آن او چهار قصه پریان نوشت. استقبال

هانس کریستین آندرسن در سال ۱۸۰۵ در یک دهکده ماهیگیری کوچک در دانمارک به دنیا آمد. پدرش کفافی کم درآمد بود که تحسیلات کفافی نداشت اما وقتی از دوختن و تمییر کفش‌ها فارغ می‌شد برای هانس قسمه می‌گفت. به همین دلیل هانس از کودکی با کتاب و داستان‌های کوبتون آشنا بود.

هانس پانزده ساله بود که پدرش مرد. پس از مدتی که به کارهای متفاوتی دست زد به کهنه‌هاگ رفت و امیدوار بود تا در تماشاخانه‌های آن‌جا برای بازیگری پذیرفته شود. ولی موفق نشد. او پس از سه سال از بازیگر شدن چشم پوشید و شروع کرد به نوشتن. سرانجام پادشاه به نوشته‌هایش علاقه‌مند